شهید محمدعلی حسینی نفر اول از راست در دوران دفاع مقدس (شهید آیت‌الله ربانی املشی در تصویر دیده می‌شود)

گفت‌وگوی «جوان» با فرزند شهید محمدعلی حسینی از شهدای جنگ تحمیلی ۱۲ روزه امریکا و رژیم‌صهیونیستی

بابا طوری زندگی کرد که شهادت حقش بود

■ علیرضا محمدی

شهید محمدعلی حسینی از پاسدارهای دوره اولی بود. سال ۵۸ عضو سپاه تهران و پادگان ولیعصر(عج) شد و در قالب گردان ۹ قدر این پادگان، به مناطق عملیاتی اعزام شد و ماه‌ها و سال‌ها در جبهه‌های مختلف خدمت کرد. شهید علی حسینی از آن دست پاسدارهای پیشکسوتی بود که حتی بعد از بازنشستگی همچنان با سپاه همکاری می‌کرد و هیچ‌گاه رخت رزم از تن خارج نکرد. او که متولد ۱۳۴۰ بود در ۶۴ سالگی و در حالی که چند دهه از سربازی‌اش برای وطن می‌گذشت، ۲۵ خردادماه در حمله رژیم‌صهیونیستی به شهادت رسید. گفت‌وگوی ما با محسن علی حسینی فرزند شهید را پیش‌رو دارید.

چند سال دارید، زمان رزمندگی پدرتان در جبهه‌های دفاع‌مقدس را یادتان است؟

من دو سال بعد از اتمام جنگ تحمیلی هشت ساله، به دنیا آمدم و چیزی از آن دوران خاطرم نیست. ما در خانواده سه فرزند هستیم و دو خواهرم بعد از من به دنیا آمدند، اما از خاطراتی که بابا برای ما تعریف می‌کرد، می‌دانم که ایشان جزو نیروهای پیشکسوت سپاه بودند و کارشان را در پادگان ولیعصر(عج) تهران شروع کردند.

پدرتان از حضور در دوران دفاع‌مقدس چه خاطراتی برای‌تان تعریف کرده است؟

بابا کارهای زیادی در جبهه‌ها انجام داد و مسئولیت‌های متعددی برعهده گرفته بود. یک مقطعی ایشان بی‌سیم‌چی بودند و با توپ ۱۰۶ کار می‌کردند. اینها را خودش برای‌مان تعریف کرده بود؛ در کنار خاطرات زیادی که از آن روزها در ذهن داشت و هرازگاهی ما را میهمان یکی از این خاطرات می‌کرد، اما نکته‌ای که در صحبت هایش برجستگی بیشتری داشت، تأکید روی یک اصل در دوران دفاع‌مقدس بود. آن هم خلوص رزمنده‌ها بود. اینکه همگی برای یک عقیده و ارزش‌های واحد که حفظ کشور و انقلاب بود به جبهه می‌رفتند و برای دفاع از وطن از جان‌شان می‌گذشتند. ایمان رزمنده‌ها باعث شده بود تا با یک انرژی خوب و مضاعف در مسیر سختی که انتخاب کرده بودند، حرکت کنند و استوار و قوی باشند. یادم است بابا تعریف می‌کرد، هر وقت قرار بود عملیاتی انجام شود، قبل از شروع عملیات بچه‌های رزمنده دور هم جمع می‌شدند و جلسه دعا یا سینه‌زنی و روضه‌خوانی برگزار می‌کردند که باعث تقویت روحیه‌شان می‌شد. با همین روحیه هم با دشمنی می‌جنگیدند که از نظر سلاح و تجهیزات قوی‌تر از ما بود، ولی ایمان رزمنده‌ها توان‌شان را چند برابر می‌کرد.

پدرتان از پاسدارهای دوره‌های اول سپاه بودند، قاعدتاً بازنشسته شده بودند؟

بله. فکر می‌کنم سال ۸۹ یا ۹۰ بود که بازنشسته شدند، اما بعد از بازنشستگی همچنان با سپاه همکاری می‌کرد.

دوران کودکی پیش آمده بود که پدرتان به مأموریت کاری بروند یا به دلیل مشغله کاری‌شان در سپاه دیر به دیر ایشان را ببینید؟

تقریباً می‌توانم بگویم تا زمان بازنشستگی‌شان که بخش زیادی از دوران کودکی ما را شامل می‌شد، ایشان اغلب مأموریت می‌رفتند و ما کمتر بابا را می‌دیدیم. در نبودشان هم مادرم برای ما هم مادری می‌کرد و هم پدر بود. بابا بعد از بازنشستگی همچنان با مجموعه‌شان همکاری می‌کرد، منتها بیشتر در خانه بود و از آن مقطع به بعد ما می‌توانستیم بیشتر ایشان را ببینیم.

از درجه‌شان یا سمتی که داشتند، خبر دارید؟

بابا خیلی تودار و متواضع بود. ما حتی دقیقاً نفهمیدیم ایشان درجه‌شان چه بود. خودشان یک‌بار برای ما تعریف می‌کردند که بعد از پایان جنگ تحمیلی وقتی قرار شد به پاسدارها درجه بدهند، خیلی‌ها ناراحت بودند و می‌گفتند درجه و این چیزها باعث می‌شود معنویت حاکم در سپاه تحت‌الشعاع قرار بگیرد. خود پدرم هم اصلاً در قید و بند این چیزها نبودند. به نظرم در زمان شهادت یا بازنشستگی‌شان سرتیپ ۲ بودند، دقیق نمی‌دانم، چون خودش توجهی به این مسائل نداشت ما هم پیگیر نمی‌شدیم، بدانیم درجه یا سمت‌شان چیست. هر بار می‌پرسیدیم شما در محل کارتان چه کاری می‌کنید، با تواضعی که داشتند می‌گفتند، من آنجا کارهای خدماتی انجام می‌دهم، اصلاً بروز نمی‌دادند که کارشان چیست و چه جایگاه یا سمتی دارند.

در خانه به عنوان یک پدر چه خصوصیاتی داشتند؟

الان که بیشتر از ۴۰ روز از شهادت بابا می‌گذرد و با هم گفت‌وگو می‌کنیم، بارها یک نکته را در ذهنم مرور کرده‌ام که من نه تنها داغدار پدرم هستم که داغدار یک دوست هم هستم. ایشان تنها پدر من نبود، دوست و رفیقم هم بود. نه فقط با من که رفتارش با خواهرانم هم همین‌طور بود. همیشه طوری رفتار می‌کرد که ما در مسیر زندگی‌مان آزادی عمل داشته باشیم، یعنی چیزی را به ما تحمیل نمی‌کرد. به عنوان یک پدر مراقب ما بود، ولی این مراقبت باعث نمی‌شد که بخواهد به صورت مستقیم در تصمیمات ما دخالت کند. اجازه می‌داد خودمان تصمیم بگیریم و خودش هم از ما حمایت می‌کرد. به عنوان مثال، عرض می‌کنم اگر ما یک تصمیمی در زندگی‌مان می‌گرفتیم، ایشان می‌گفت خب این میدان و این شما. برو و ببین در چه فضایی می‌خواهی تصمیمت را عملی کنی. خودش هم از گوشه و کنار حواسش به ما بود و حمایت می‌کرد، اما در اصل آن تصمیم یا هدفی که دنبال می‌کردیم، ما را آزاد می‌گذاشت. از لحاظ مدیریت هم خیلی قوی بودند و هم حواسش به همه مسائل بود. مثلاً تولدها و مناسبت‌های خانوادگی را همیشه یادشان بود، ولو شده با یک پیام یا یک دسته گل یا برگزاری یک جشن تولد کوچک و جمع‌وجور ما را غافلگیر می‌کردند. الان که بابا به شهادت رسیده است، هنوز وجودشان را در زندگی‌مان می‌بینیم. این جمله که «شهدا زنده هستند» واقعاً در زندگی ما نمود دارد.

بعد از شهادت بابا قاعدتاً دوستان و همرزمان‌شان به دیدار شما آمده‌اند، از آنها چه خاطراتی درخصوص دوران دفاع‌مقدس پدرتان شنیده‌اید؟

نکته‌ای که اغلب دوستان پدرم به ما می‌گفتند، این است که بابا خیلی شوخ طبع بود، در عین حال که در کارهایش بسیار نظم و دقت داشت. می‌توانم بگویم پدرم در طول زندگی و همچنین کارش سه المان را رعایت می‌کرد؛ اول اصولی که در زندگی‌شان قبول داشتند را به بهترین شکل و با نظم خاصی دنبال می‌کردند و انجام می‌دادند؛ دوم همان مورد شوخ طبعی‌شان بود که دوستان بابا به آن تأکید داشتند؛ سومین نکته هم این بود که اگر کاری را در پیش می‌گرفتند، بسیار پیگیرانه آن را دنبال می‌کردند تا به نتیجه برسد.

> سه یا چهار روز قبل از شهادت بابا یک مستندی از تلویزیون درخصوص شهدا پخش شد که شهدا را نشان می‌داد و مروری به روزهای دفاع‌مقدس بود. پدرم خیلی دوست داشت شهید شود. موقع شهادت ۶۳ - ۶۴ سالش بود. همزمان که داشت مستند را نگاه می‌کرد، گفت ببینید من ۶۳ سالم شده، ولی هنوز شهید نشده‌ام! سه روز بعد شهید شد

شهید محمد علی حسینی از شهدای تجاوز رژیم صهیونیستی به کشورمان

> ۲۴ خرداد که مصادف با عید غدیر بود، ما خانه یکی از اقوام دعوت بودیم. آن شب و آن میهمانی آخرین باری بود که بابا را در کنار خودمان می‌دیدیم. شب که به خانه برگشتیم، دیروقت بود. ایشان صبح ۲۵ خرداد به محل کارش رفت و همان روز هم با اصابت موشک رژیم‌صهیونیستی به شهادت رسید

پدرتان چه روزی به شهادت رسیدند؟

ایشان سه روز بعد از تجاوز رژیم‌صهیونیستی، یعنی ۲۵ خردادماه شهید شدند.

آخرین دیدارتان چه زمانی بود؟

۲۴ خرداد که مصادف با عیدغدیر بود. ما خانه یکی از اقوام دعوت بودیم. آن شب و آن میهمانی آخرین باری بود که بابا را در کنار خودمان می‌دیدیم. شب که به خانه برگشتیم، دیروقت بود. پدر صبح ۲۵ خرداد به محل کارش رفت و همان روز هم با اصابت موشک رژیم‌صهیونیستی به شهادت رسید.

فکر شهادت پدرتان را کرده بودید؟

با توجه به سابقه رزمندگی‌شان و شوقی که برای شهادت داشتند، می‌دانستیم نهایت کارشان به شهادت ختم شود، اما اینکه به این زودی شهید شوند، اصلاً فکرش را نمی‌کردیم. قبلاً عرض کردم که بابا در مورد کارش می‌گفت، من آنجا کارهای خدماتی انجام می‌دهم. اصلاً ذهنیتی در مورد کارش نداشتیم و فکر نمی‌کردیم در روزهای جنگ ۱۲ روزه شهید شوند.

چه خاطراتی از بابا در ذهن‌تان ماندگار شده است؟

دو خاطره از ایشان زیاد در ذهنم مرور می‌شود؛ اول اینکه سه یا چهار روز قبل از شهادت بابا یک مستندی از تلویزیون درخصوص شهدا پخش شد که شهدا را نشان می‌داد و مروری به روزهای دفاع‌مقدس بود. پدرم خیلی دوست داشت، شهید شود. موقع شهادت ۶۳ - ۶۴ سالش بود. همزمان که داشت مستند را نگاه می‌کرد، گفت ببینید من ۶۳ سالم شده، ولی هنوز شهید نشده‌ام! این حرف را که زد تقریباً سه روز قبل از شهادتش بود. انگار خدا حرف دلش را شنید و فقط سه روز بعد ایشان را با شهادت برد. خاطره دیگر اینکه هر وقت بابا می‌خواست موضوعی را مطرح کند، با خنده با من صحبت می‌کرد. اگر ناراحت بودم، می‌گفت توکل کن به خدا. اگر خدا را در کارهایت در نظر داشته باشی، مشکلت حل می‌شود. در زندگی هر وقت دچار مشکلی می‌شوم، این حرف بابا یادم می‌افتد واقعاً نتیجه هم گرفته‌ام. همیشه می‌گفت اگر خلوص نیت داشته باشی و قلبی از خدا بخواهی، حتماً حاجتت را می‌گیری. من و بابا مثل دو دوست زیاد با هم بیرون می‌رفتیم. ایشان در حق من نه تنها پدری، بلکه رفاقت هم می‌کرد.

از شهید وصیتنامه‌ای هم برجا مانده است؟

در وصیتنامه‌اش به ما توصیه کرده است که همیشه یاد خدا را در ذهن‌مان داشته باشیم و در همه کارها خدا را در نظر بگیریم، چراکه خدا بهترین را برای همه ما می‌خواهد. من الان که به زندگی پدرم نگاه می‌کنم، می‌بینم او طوری زندگی کرده که شهادت حقش بود. در واقع خوب زندگی کرد و با بهترین مرگ که شهادت است، از دنیا رفت.

خاطره

فرازی از زندگی شهید مسعود منفرد نیاکی که در مرداد ۶۴ آسمانی شد

فوت فرزند هم او را از جبهه‌ها دور نکرد

امیر شهید مسعود منفرد نیاکی، از افسران پیشکسوت ارتش بود که در مرداد ۱۳۶۴ در حین آموزش نیروها (اجرای رزمایش) به شهادت رسید. در زندگی این شهید گرانقدر نکات بسیاری وجود دارد که باعث می‌شود او را نمادی از یک سرباز و رزمنده میهن‌دوست بدانیم که برای اعتلای ایران اسلامی از هیچ کوششی فروگذار نبود.

■ **بیماری فرزند**

این شهید گرانقدر در اولین ماه‌های دفاع‌مقدس در مواجهه با بیماری سرطان دختر ۱۶ ساله‌اش، حضور در جبهه‌های دفاع‌مقدس را به ماندن در کنار فرزند ترجیح داد و عاقبت در حالی که فرزندش فوت کرده بود، نیاکی همچنان در مناطق عملیاتی دفاع‌مقدس حضور داشت. طبق گفته پسر شهید، امیر نیاکی زمانی توانست به خانه برگردد که بیش از ۴۰ روز از فوت دخترش می‌گذشت.

همچنین در سال ۶۱ که سپهبد شهیدعلی صیاد شیرازی به فرماندهی نیروی زمینی ارتش انتخاب شد، از آنجا که تعدادی از نیروهای پیشکسوت ارتش به انتخاب صیاد شیرازی جوان اعتراض داشتند، مسعود منفرد نیاکی با ولایتمداری زبانزدی که داشت، فرماندهی شهید صیاد شیرازی را پذیرفت و با جان و دلمشغول انجام وظیفه در شرایط خطیر جنگ تحمیلی شد. مرور فرازی از زندگی او به خوبی نشان می‌دهد که منفرد نیاکی چه خدماتی انجام داده است.

■ **متولد آمل**

شهید مسعود منفرد نیاکی، در سال ۱۳۰۸ در شهرستان «آمل» متولد شد. در سال ۱۳۳۱ و پس از اخذ دیپلم طبیعی با علاقه به خدمت در لباس سربازی در دانشکده افسری استخدام و پس از طی دوره سه ساله دانشکده به درجه ستوان دومی نائل و با انتخاب رسته زرهی به خدمت مشغول شد. او در طول خدمت در سمت‌های مختلف فرماندهی در یگان‌های زرهی به انجام وظیفه پرداخت و مدارج تحصیلی را از دوره مقدماتی و عالی زرهی تا دوره فرماندهی و ستاد و دانشکده پدافند ملی با موفقیت پشت‌سر گذاشت. در سال ۱۳۵۵ به درجه سرهنگی نائل شد؛ وی در جریان انقلاب شکوهمند اسلامی همچون بدنه مؤمن و خدمتگزار ارتش به دریای بیکران ملت پیوست و پس از پیروزی انقلاب به شکرانه استقرار نظم اسلامی خود را وقف دفاع از انقلاب نو پای اسلامی کرد. نیاکی به پاس فداکاری و خدمات ارزشمند خود در سال ۱۳۵۹ به سمت فرماندهی لشکر ۸۸ زرهی زاهدان و در سال ۱۳۶۰ به سمت فرمانده لشکر قدرتمند ۹۲ زرهی اهواز منصوب شد و در این مسئولیت‌ها و در همه میدان‌های دفاع از میهن اسلامی در برابر دشمنان انجام وظیفه کرد.

■ **فرمانده لشکر ۹۲**

حضور مداوم نیاکی در خط مقدم جبهه و مسئولیت‌شناسی عمیق از ویژگی‌های باارزش بود. او با حضور پدرانه در کنار افسران، درجه‌داران و سربازان به آنها روحیه می‌داد. کارنامه او در دوران دفاع مقدس مشحون از افتخارات و قهرمانی‌هاست. وی در مسئولیت‌های فرماندهی در عملیات‌های بزرگ طریق‌القدس، فتح‌المبین، بیت‌المقدس، والفجر و رمضان خدمت کرده و در سمت فرماندهی لشکر ۹۲ زرهی خوزستان و فرمانده قرارگاه فتح بارها به قلب دشمن تاخته و شکست‌های سنگینی بر پیکر دشمن وارد آورد.

■ **شهادت در رزمایش**

شهید نیاکی به واسطه لیاقت و شجاعت وافر خود در حکمی از سوی امیر سپهبد «صیاد شیرازی» به جانشینی فرمانده نیروی زمینی ارتش در جنوب منصوب شد و در طراحی عملیات‌های بزرگ رزمی در جنوب نقش مؤثری ایفا کرد. او در سال ۱۳۶۳ با کوله‌باری از تجربیات گرانبها در سمت جانشین اداره سوم سماجا منصوب و آماده ایفای مسئولیت‌های سنگین و جدید دیگری شد و نهایتاً در ششم مرداد ۱۳۶۴ به عنوان ناظر آموزش در رزمایش لشکر ۵۸ تکاور ذوالفقار که در شرایط واقعی جنگی لشکر اجرا شد، شرکت کرد و پس از ۳۳ سال خدمت پرافتخار سربازی، در میدان آموزش و تمرین نظامی به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

■ **در کنار سربازان**

یکی از ویژگی‌های آن شهید این بود که همواره در خط مقدم و در کنار سربازان خود می‌جنگید و به آنها روحیه می‌داد، آنها را تشویق به پیشروی می‌کرد و با تک‌تک سربازان تماس نزدیک داشت، گرفتاری‌های آنها را می‌شناخت و تا سر حد امکان آنها را رفع می‌کرد. شهید نیاکی در به اسارت گرفتن هزاران تن مزدور بعثی سهم زیادی داشت و همواره نام او در دل دوستان، امیدواری و در دل دشمنان یأس به همراه داشت. او افتخار این را داشت که در عملیات‌های طریق‌القدس، تنگ چزابه، فتح‌المبین، بیت‌المقدس، والفجر مقدماتی و یک در سمت فرماندهی لشکر ۹۲ زرهی اهواز به قلب دشمن بتازد و شکست‌های سنگینی بر پیکر ارتش تا دندان مسلح رژیم بعثی وارد کند.

شهید منفرد نیاکی نفر سمت راست در کنار شهید صیاد شیرازی

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۳۶۸

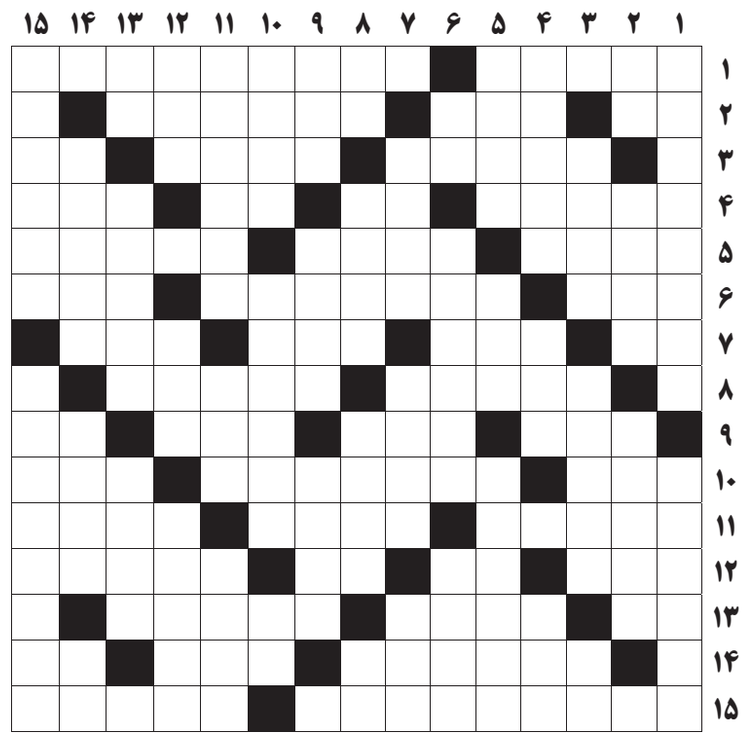

از راست به چپ

■ ۱- بزرگ‌ترین کشور تأمین‌کننده سلاح‌های شیمیایی صدام - والی خونخوار کوفه در زمان یزید ■ ۲- روحانی زرتشتی - برهنه - مغز رایانه ■ ۳- گردنه بین آستارا و اردبیل - عنصر شیمی آلی - مدافع ■ ۴- اقیانوس - مایه حیات - پسوند شباهت - خانه ■ ۵- سبکی؛ خواری - ازدواج - شکار ■ ۶- عضو پرواز پرنده - دانشگاهی در انگلیس - چوب بلند کبوتر پرانی ■ ۷- طمع - برنج پخته - سده - جمع مدینه ■ ۸- پرده‌داری خانه کعبه - یکتا ■ ۹- دریاچه‌ای در دامنه قله دماوند - بهشت شداد - جانشین حضرت الیاس - کوزه بزرگ ■ ۱۰- بسته‌بندی استوانه‌ای - آرامش - ریسمان ■ ۱۱- ساکنان محل - سوغات یزد - ازنمازهای واجب ■ ۱۲- چهارشاخ خرمن‌برباده - شگرد - حرف انتخاب - فرمان پادشاهی ■ ۱۳- تکرار حرفی - نبی - میدان جنگ ■ ۱۴- از پهپادهای ایرانی - نوعی مرغ - مادر لر ■ ۱۵- نشانه مرغوبیت کالا - بیماری سروصدا

از بالا به پایین

■ ۱- آگاهی از خطر یا تهدید و آمادگی برای هر نوع عملیات - بلد ■ ۲- صحرای خشک - رکنی در موسیقی ایرانی - افترا ■ ۳- جایز شرعی - برابر فارسی سبزیانه - همراه آشغال ■ ۴- اشراف - شتر ماده چهارساله - سودحرام ■ ۵- سال فضانوردان - بجز - جامه بلند و گشاد ■ ۶- علامت مفعول - مربی سابق استقلال - رئیس مغان ■ ۷- لئیم - تیراندازی به اهداف پروازی - همسر حضرت یعقوب ■ ۸- کافی - شهری در یزد - سکرتر - از طوایف ■ ۹- امیدش در آفریقای جنوبی است - زن بهشتی - کبوتر دشتی ■ ۱۰- نهی از پرسیدن - حلوای شیرازی - عدس تو خالی ■ ۱۱- توپ برگشتی از سبد بسکتبال - نوعی کاغذ - از انجیل‌ها ■ ۱۲- شش بازاری - بازداشتن - مقابل اقرار ■ ۱۳- ضمیر غایب - جانماز - بن ■ ۱۴- خسته شدن - نام قدیم مشکین‌شهر - تصدیق روسی ■ ۱۵- دیگ سنگی - پایتخت هلند

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۱			۲	۸	
	۷		۵				۹	
	۳	۸	۹				۷	
					۴			
۶						۷		
۸					۳	۱		۹
				۶				۴
۳		۲						
	۴	۹		۲		۵		

۷	۶	۹	۱	۴	۳	۵	۴	۸
۸	۱	۵	۷	۹	۴	۴	۶	۳
۴	۴	۳	۵	۶	۸	۹	۷	۱
۵	۹	۱	۳	۸	۶	۴	۴	۷
۴	۴	۸	۹	۵	۷	۳	۱	۶
۶	۳	۷	۴	۱	۴	۸	۹	۵
۱	۸	۶	۴	۴	۵	۷	۳	۹
۳	۵	۴	۶	۹	۹	۱	۸	۴
۹	۷	۴	۸	۳	۱	۶	۵	۵

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۳۶۷

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	گ	ر	ی	ب	ا	ن	■	م	ی	ا	ن	ه	ر	و	ی
۲	ن	■	ن	ا	ز	ش	س	ت	■	ا	ی	ن	د	ی	ا
۳	ب	ت	■	ر	ا	و	ر	■	ف	س	ا	د	■	ک	ل
۴	د	ر	ا	و	ر	■	س	م	ی	ر	م	م	■	ت	■
۵	س	ا	ح	ت	■	ا	ر	ا	س	م	■	ز	ق	و	م
۶	ل	پ	ی	■	م	ذ	ا	ه	ب	■	م	ت	ف	ر	ق
۷	ط	■	ا	ک	ا	ر	■	ی	و	ف	ا	■	ع	ی	ب
۸	ا	و	■	ب	ر	ی	د	■	ک	ر	د	ی	■	ا	ر
۹	ن	ا	ق	■	ا	ن	ا	م	■	م	و	ش	ک	■	ه
۱۰	ی	س	ا	و	ل	■	د	ر	م	ا	ن	■	ا	د	ا
۱۱	ه	ت	ا	ک	■	م	ی	د	ا	ن	■	د	م	ب	ل
۱۲	■	ر	ن	■	ر	و	ا	ن	ه	■	د	ر	و	ی	ش
۱۳	ه	ی	■	خ	ی	ا	ر	■	ا	م	ن	ا	■	ر	ع
۱۴	د	و	ر	ب	ا	ن	■	ه	ن	گ	ا	م	ه	■	ر
۱۵	ف	ش	ا	ر	ض	ع	ی	ف	■	س	ن	د	ی	ک	ا